

# علی عَلٰی مقتدر مظلوم

إِلَهِي كَفِي بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفِي بِي فَخْرًا  
أَنْ تَكُونَ لِي رَبًا أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ.  
معبودا بس است مرا این عزّت که بندۀ توام و  
بس است مرا این افتخار که تو پروردگار منی،  
تو چنانی که دوست می دارم، مرا چنان کن که  
دوست می داری.

عنوان و نام پدیدآور :	علی علیه السلام مقندر مظلوم / تالیف موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت.
مشخصات نشر :	تهران: قدر ولایت، ۱۳۸۰.
مشخصات ظاهري :	[۱۸۲] ص.
شابک :	۹۷۸۹۶۴۷۲۹۲۰۵۴
ریال:	(چاپ سوم): ۹۶۴-۷۲۹۲-۰۵-۸ ۱۳۰۰۰ : ۹۶۴-۷۲۹۲-۰۵-۸ (ریال: چاپ دوم: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۲۷-۵۰-۰) (ریال: چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۲۷-۵۰-۰)
بادداشت :	چاپ دو: ۱۳۸۶ (قبیا).
بادداشت :	چاپ سوم: ۱۳۸۹ (قبیا).
بادداشت :	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع :	علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق.
موضوع :	علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- احادیث.
موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت :	موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت.
BPTV/TG/۴۸V :	ردہ بندی کنگره
۳۹۷/۹۵۱ :	ردہ بندی دیوبی
م۷۹-۲۵-۷۳ :	شماره کتابشناسی ملی



### علی (علیه السلام) مقندر مظلوم

موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت

تدوین و تنظیم :	موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت
ناشر:	موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت
نوبت چاپ:	پنجم ۱۴۰۰
شمارگان:	۵۰۰ جلد
لیتوگرافی:	سحر
چاپ و صحافی:	قدر ولایت (دیجیتال)
قیمت:	۲۵۰۰۰ تومان
تلفن :	۶۶۴۱۱۱۵۱ - ۶۶۴۶۹۹۵۸
ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۹۲-۰۵-۴	۹۷۸-۹۶۴-۷۲۹۲-۰۵-۴
WWW. ghadr110.ir	
کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است	

## فهرست

پیشگفتار .....	۵
علی علیه السلام و صحنه‌های حمایت و دفاع از اسلام و پیامبر اکرم ﷺ .....	۳۱
اینک من یاور تو هستم یا رسول الله .....	۳۳
اگر من در بستر شما بخوابم، شما به سلامت از مکّه خارج می‌شوید؟	۳۶
جنگ بدر و سرهایی از مشرکین و کفار قریش که بدست علی علیه السلام کوبیده	
شد .....	۳۸
لاسیف الا ذوالفقار ولافتی الا علی .....	۴۱
میدان آزمایش اخلاص علی علیه السلام .....	۴۲
این پرچم را به دست گیر و پیش رو تا خداوند پیروزت گرداند .....	۴۸
بر شانه‌های پیامبر برای خُرد کردن بُتها .....	۵۱
اعلام فرمان برائت از مشرکان .....	۵۱
ای پیامبر ابلاغ کن رسالت را، ولايت علی علیه السلام را .....	۵۱
سقیفه بنی‌سعده و آزمون سخت مسلمانان و غم جانکاه اهل بیت علی علیه السلام .	۵۹
خلافت علی علیه السلام و دور جدید فتنه‌ها .....	۹۳
فتنه جمل و برخوردهای جوانمردانه و مقدرانه علی علیه السلام .....	۱۰۶

صفین، جلوه دیگری از اقتدار و مظلومیت علی علیل ..... ۱۳۴
آخرین پرده توطئه ..... ۱۵۵
بخدای کعبه رستگار شدم ..... ۱۷۳
مناجات امام علی علیل ..... ۱۸۲

## پیشگفتار

اگرچه به زندگانی مبارک آن حضرت می‌توان از ابعاد مختلف نگریست و همچون این دو صفت - اقتدار و مظلومیت - صفات متضادی که در شخصیت بی‌نظیر آن حضرت تجلی نموده است بسیارند، لیکن این دو صفت از آن لحاظ که در دوران حکومت پنج ساله حضرت، بیش از هر زمان تجلی یافت و این که در حکومت جمهوری اسلامی نیز، نگرش به این مرحله از زندگانی حضرت امیر علیهم السلام منشأ آموزه‌ها و عبرت‌های رهگشایی است، اهمیت خاصی دارد. مانیز از این دو منظر در این نوشتار، به زندگانی آن حضرت می‌نگریم.

«اقتدار آن حضرت، عبارت است از؛ قدرت او در اراده پولا دینش، در عزم راسخش، در اداره مشکلترین عرصه‌های نظامی، در هدایت ذهنها و فکرها به سوی عالیترین مفاهیم اسلامی و انسانی، تربیت انسانهای بزرگ - از قبیل مالک اشتر و عمار و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و دیگران - و ایجاد یک جریان در تاریخ بشری. مظهر اقتدار آن بزرگوار، اقتدار منطق، اقتدار فکر و سیاست، اقتدار حکومت و اقتدار بازوی شجاع بود. هیچ ضعفی از هیچ طرف، در شخصیت امیر المؤمنین علیهم السلام نیست».<sup>(۱)</sup>

---

۱- مقام معظم رهبری، خطبه‌های نماز جمعه، ۱۸ دی ۱۳۷۷

در باب منطق و استحکام آن، خود وجود مبارک حضرت می‌فرمایند:

«من با دلیل، آنهایی را که از دین خارج شده‌اند مغلوب می‌کنم، و با برهان کسانی را که در دین شک می‌کنند محکوم و مغلوب می‌نمایم». <sup>(۱)</sup>

چنانچه در یکی از استدلالهای قوی خود در مسجد کوفه که خطاب به خوارج ایراد می‌فرمود، یکی از همین خوارج از منطق عالی و مستحکم امام از خود بی‌خود شد و با جسارت به حضرت، گفت:

«چه خوب فقه را می‌داند و چه زیبا استدلال می‌کند». <sup>(۲)</sup>

همین منطق و موضع حق بود که دشمنانش را، خوار و افشا می‌نمود و نهج البلاغه مشحون از اقتدار منطق و فکر آن حضرت است.

در موضع شجاعت آن چنان بود که هیچ کس را یارای مقابله با حضرت در میدان جنگ، نبود. اگر چه این شجاعت، نمای نازله شجاعت در حضرت است و شجاعت روحی و اقتدار معنوی حضرت غلبه بر این شجاعت بازو و نترسی از جنگ‌افزار و کثرت افراد دارد، لیکن همین شجاعت هم الگوست. حضرت خود می‌فرماید:

«قسم به پروردگار، من جلوی لشکر اسلام بودم و همواره لشکر کفر را می‌راندم تا همگی پشت کردند و سر به حکم اسلام دادند، نه سیست شده‌ام و نه می‌ترسم. نه خیانت کرده‌ام و نه ناتوانم... سوگند به پروردگار، درون باطل را می‌شکافم تا

۱- خطبه ۷۴ نهج البلاغه.

۲- حکمت ۴۱۲ نهج البلاغه.

حق را از داخل آن بیرون آورم».<sup>(۱)</sup>

تاریخ نیز همین اقتدار را از حضرت سراغ دارد که در دوره‌های مختلف زندگانی آن حضرت به آنها خواهیم پرداخت.

سبقت آن حضرت به اسلام و صحنه‌های خطر، چیزی است که مورد اذعان و اعتراف دشمنان نیز هست و حکایت از اقتدار حضرت دارد.

«مردی پیش عبدالله بن عمر آمد و گفت: من علی را

دشمن می‌دارم - خیال می‌کرد که آنها خانوادگی، با علی

خیلی میانه بی ندارند؛ شاید خواست خود شیرینی کند -

عبدالله بن عمر گفت: «ابغضک الله»؛ خدا تورا دشمن بدارد.

عبارت‌ش این است: «فقال ابغضك الله! اتبغض ويحك رجلاً

سابقة من سوابقه خير من الدّنيا بما فيها»؟<sup>(۲)</sup> آیا با مردی

دشمنی می‌کنی که یکی از جاهایی که قدم جلو گذاشته و بر

دیگران پیشقدم شده است، بهتر از همه دنیا و مافیهاست؟ با

این آدم، دشمنی می‌کنی؟!»<sup>(۳)</sup>

حضرت خود، درباره این خصوصیت و ریشه آن می‌فرمایند:

«به خدا سوگند اگر من تنها با ایشان (سپاهیان شام)

رو برو شوم و آنان زمینی را پُر کرده باشند، نه باک داشتم و

نه هراسی به خود راه می‌دادم. چرا که من برگمراهمی ایشان و

رستگاری خودم خوب آگاهم و از جانب پروردگار باور دارم

۱- خطبه ۱۰۳ نهج البلاغه.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۷، ص ۲۲۷

۳- مقام معظم رهبری، خطبه‌های نماز جمعه، ۲۰ بهمن ۱۳۷۴

و من مشتاق ملاقات با خدای خویش هستم و انتظار پاداش

شاپرکه‌ای را امیدوارانه می‌کشم». <sup>(۱)</sup>

در جای دیگری پس از بیعت مردم، می‌فرمایند:

«ای مردم، سزاوار خلافت کسی است که از همه به آن  
قویتر و نسبت به احکام الهی از همه داناتر باشد. اگر فتنه‌گری  
فتنه‌ای برپا کرد از او می‌خواهم که به حق راضی شود و به  
جمع مسلمانان بپیوندد و اگر زیر بار نرفت با او به جنگ  
برمی‌خیزم...»

آگاه باشید که من با دوکس می‌جنگم: یکی آن که چیزی  
را ادعا کند که حق او نیست. و دیگری آن که از چیزی که به  
عهده گرفته سر باز زند...»

بین ما و اهل قبله، در جنگ گشوده شده است و این پرچم  
جنگ با اهل قبله را جز افراد بصیر و صابر و عالم به حقایق  
امور، شخص دیگری نمی‌تواند حمل کند». <sup>(۲)</sup>

در میان برتریهای مختلف حضرت علی علیه السلام بر سایرین از صحابه  
- چه مهاجر و چه انصار - سبقت امام بر پذیرش دعوت و نبوّت رسول  
گرامی اسلام و سپس پیشقدم شدن در همهٔ صحنه‌های خطر، برای  
پاگرفتن نهال اسلام و تأسیس حکومت اسلامی در مدینه و پس از آن،  
درخشش ویژه‌ای دارد که هم خود حضرت و یارانش به خاطر آن بر

۱- نامه ۶۲ نهج البلاغه.

۲- خطبه ۱۷۲ نهج البلاغه.

غاصبان و مدعیان، استدلال می‌آورند و هم طمع داران و دنیاطلبان نیز بدان اعتراف داشتند، اگر چه در عیان و افکار عمومی به خاطر منافع دنیوی به آن اعتراف نمی‌نمودند، لیکن در مجالس خصوصی و برخی ملاقاتها، ناچار به تأیید آن می‌شدند. حضرت در گفتاری می‌فرمایند:

«زمانی که مسلمانها ناتوان بودند، به یاری دین خدا برخاستم و هنگامی که مردم از ترس مخفی می‌شدند، من خود را آشکار می‌کردم و زمانی که از ترس، دچار لکنت زبان می‌گشتند، من حق را آشکارا بیان می‌نمودم. و هنگامی که از حرکت در راه خدا باز می‌ایستادند، من به مدد نور الهی پیش می‌رفتم.. در عین حال از همه خاموشتر و در سبقت گرفتن از آنها برتر بودم.

پس زمام فضایل را گرفته به پرواز درآمدم و به تنها بی جایزه این مسابقه را بردم. چون کوهی بودم که طوفانها نمی‌توانند آن را از جای حرکت دهند. کسی در من عیبی سراغ ندارد تا مرا به آن سرزنش نماید». <sup>(۱)</sup>

استقامت حضرت در نبرد با باطل و حمایت از حق، بخصوص در وضعیتهای دشوار و سخت واستقبال از شمشیرها در راه دفاع از حق و دین خدا، از فصول درخشان اقتدار آن حضرت است.

«شجاعت، صفت خیلی عظیم و سازنده‌یی است. اثر شجاعت در میدان جنگ، این است که انسان از خطر

---

۱- نهج البلاغه خطبه ۳۷ ترجمه سید کاظم ارفع.

نمی‌هراشد، وارد میدان خطر می‌شود و نیروی خود را به کار می‌اندازد؛ طبعاً نتیجه هم این است که بر دشمن پیروز می‌شود. مردم دنیا از شجاعت، این را می‌شناسند؛ لیکن غیر از میدان جنگ، میدانهای دیگری هم برای شجاعت هست که اثر شجاعت در آنها از میدان جنگ، مهم‌تر است؛ نظیر میدان زندگی، میدان تلاقی حق و باطل، میدان معرفت، میدان تبیین حقایق و میدان موضع‌گیری‌هایی که در طول زندگی برای انسان پیش می‌آید.

شجاعت در این جاست که اثر خود را نشان می‌دهد. یک آدم شجاع، وقتی حق را دید و شناخت، دنبال می‌کند؛ از چیزی نمی‌هراشد و رو در بایستی، مانع او نمی‌شود؛ خود خواهی، مانع او نمی‌شود؛ عظمت جبهه دشمن یا مخالفت، مانع او نمی‌شود؛ شجاع است...

گاهی حقی به خاطر عدم شجاعت یک انسان، ناحق می‌شود؛ یا باطلی به خاطر عدم شجاعت یک انسان که باید اظهارنظر کند، حق می‌شود. این، شجاعت اخلاقی است، شجاعت اجتماعی و شجاعت در عرصه‌ی زندگی است. این شجاعت، بالاتر از آن شجاعت در میدان جنگ است...

در مقابل لجوچترین افراد ایستاد. در مقابل کسانی که نام و نشانی در جامعه اسلامی داشتند، شجاعانه ایستاد، مقابل ثروت انباشته در شام که می‌توانست دهها هزار سرباز

جنگجو را در مقابل او به صفت آرایی و ادار کند، شجاعانه ایستاد. وقتی راه خدا را تشخیص داد، هیچ ملاحظه‌ای از هیچ کس نکرد، این شجاعت است. در مقابل خوبشاوندان خود ملاحظه نکرد.

ببینید، گفتن اینها واقعاً آسان است؛ ولی عمل کردن اینها خیلی سخت و خیلی عظیم است».<sup>(۱)</sup>

علی علیله، برای آگاه ساختن نسلی که از صدر اسلام فاصله گرفته بود و قضایا را فقط از دریچه تبلیغات خصم‌انه گروههای قدرت طلب و اشخاص مردّه شنیده بودند و برای یادآوری جانهای خفته‌ای که صدر اسلام را دیده بودند، در موارد مکرری مجبور به بیان مسائل صدر اسلام و نقش خود در آنها می‌شدند. از جمله در زمینه پافشاری خود بر حق و مقابله با باطل در هر حالی با تکیه بر سوابق خویش، فرمودند:

«به جان خودم سوگند، در جنگ با کسی که با حق مخالفت می‌کند و در گمراهی قدم می‌زند سازشکاری و سستی نمی‌کنم».<sup>(۲)</sup>

قسم به آن کسی که جان فرزند ابی طالب در دست اوست. هزار مرتبه ضربت شمشیر خوردن، بر من آسانتر است از این که در غیر طاعت پروردگار در بستر بمیرم.<sup>(۳)</sup>

قسم به پروردگار، اشتیاق من برای ملاقات با دشمنان

۱- مقام معظم رهبری، خطبه‌های نماز جمعه، ۲۰ بهمن ۱۳۷۴.

۲- خطبه ۲۴ نهج البلاغه.

۳- خطبه ۱۲۲ نهج البلاغه.

بیشتر است از اشتیاق آنان به بازگشت به جاهای خود». (۱) اگر حضرت در میان خودیها هم، کسی را می‌دید که از مدار حق خارج شده است، همین رفتار را با او می‌کرد. آنچه برای حضرت مهم بود، احکام شرع اسلام و حکم خدا - که حق است - بود و به اجرای آنها پای می‌فرشد و اصولاً وجه تمایز حضرت با دیگر مدعیان، همین مسأله بود.

«حسان بن ثابت»، مداح امیرالمؤمنین بود و در جنگها، در رکاب حضرت با دشمنان اسلام جنگیده بود. اما این شاعر و مجاهد، دچار لغزش شد و در ماه مبارک رمضان، شراب نوشید. حضرت علی علیه السلام فرمود: باید حد الہی براو جاری شود. حسان می‌گفت: یا امیرالمؤمنین! من دوستدار شما هستم، برای شما آن همه شعر گفته‌ام، شما از اجرای این حد در حق من درگذرید. حضرت می‌فرماید: من حد خدا را به خاطر این چیزها ترک نمی‌کنم و سپس فرمود تا حد براو جاری ساختند، و بیست تازیانه هم به عنوان تغیری بر هم زدن حرمت ماه رمضان بر او اضافه زدند. مجموعاً صد تازیانه بر او اجرا شد. حسان بعد از آن قضیه از کوفه به شام رفت و به معاویه پیوست!

تاریخ مورد دیگری را هم از علاقه‌مندان به حضرت ثبت کرده است که در اثر لغزش به سرقت دست زد. حضرت حد خدا را بر او جاری ساخت و دستور قطع انگشتان دست او را داد. بسیاری از افرادی که مرض در دلشان بود و در شناخت جایگاه حکومت اسلامی و شخصیت حضرت امیر به عنوان حاکم اسلامی عمیق نبودند، او را سرزنش می‌کردند که این هم

نتیجه علاقه و جانبداری تو از علی، ولی آن شیعه و پیرو علی‌الله در محبت خود به آن حضرت، ثابت قدم‌تر شد و به خاطر اجرای عدالت، ارادت بیشتری به آن حضرت پیدا کرد.

فرماندارانی که در بیت المال مسلمین، تصرف غیرمجاز می‌نمودند همواره از قهر علی‌الله در وحشت بودند. برخی نامه‌ها در نهج البلاغه حکایت از مؤاخذه شدید آنان توسط حضرت دارد. به امیرالمؤمنین گزارشی رسیده بود که عبدالله بن عباس یک مقداری در اموال بیت‌المالی که در اختیارش هست دخل و تصرف بی‌جا نموده است. ابن عباس از ترس مؤاخذه حضرت، با اموالی که برداشته بود به حجاز گریخت، حضرت به او نامه مفصلی نوشت و ضمن آن فرمود:

«از خدا بترس و مال این مردم را به خودشان برگردان که اگر چنین نکنی و خداوند به من قدرت بدهد و بر تو دست یابم، چنان کیفری تورا دهم که نزد خدا برای من عذر کافی باشد و چنان با شمشیر بر تو بکوبم که کسی را با آن نزدم مگر آن که به جهنّم وارد شد».

و سپس نهایت شجاعت خود را در حمایت از حق و برخورد با باطل نشان می‌دهند و در ادامه نامه با این که امام حسن و امام حسین‌الله، معصومند، اما به حادثه اتفاق ناافتادنی اشاره می‌کنند و خود را آماده برخورد با آن می‌دانند:

«قسم به پروردگار، اگر حسن و حسین این کاری را که تو انجام داده‌ای، مرتکب شده بودند، پیش من هیچ عذری

نداشتند و هیچ تصمیمی به نفع آنها نمی‌گرفتم تا این که حق را از آنها بگیرم و باطلی را با ظلم ایشان به وجود آمده از بین <sup>(۱)</sup> ببرم».

دو نمونه از سختگیری حضرت در مورد بیتالمال و خودداری از تصریف بیش از سهم افراد که مصدق بارز عدالت و خودداری از ظلم است -در یکی از بیانات مولی طرح شده است که به آن اشاره می‌نماییم:

«قسم به پروردگار اگر شب را بر روی خارها بیدار بمانم و با دست و پای به غل و زنجیر بسته شده به روی زمین کشیده شوم برایم بهتر است از اینکه در قیامت خدا و رسولش را ملاقات کنم در حالی که به بعضی از بندگان الهی ظلم کرده باشم. و یا مختصر چیزی را به ناحق از کسی گرفته باشم. و چگونه ظلم کنم به خاطر نفسی که بسرعت فرسوده و ناتوان می‌شود و برای مدتی طولانی در دل خاک قرار می‌گیرد.

به خدا سوگند عقیل را دیدم که بسیار تنگدست بود و به همین علت از من درخواست پیمانه‌ای از گندم شما و بیتالمال را نمود، کودکانش در اثر فقر و نداری مویها ایشان چرکین و چهره‌ها ایشان گردآلود بود، گویی صورتشان را با چیزی سیاه کرده‌اند. عقیل پی در پی به سراغ من آمد و حرف خود را تکرار کرد گوش به سخنانش دادم. او گمان کرد که دینم را با او معامله کرده‌ام و مطیع و فرمانبر وی شده‌ام و از

راهی که انتخاب نموده ام منصرف می شوم.

پس برای آگاه ساختن او قطعه آهنی را در آتش داغ کردم  
و بعد آن را به بدن او نزدیک بردم تا از حرارت آن عبرت  
بگیرد، چنان فریاد برآورد که بیمار از درد فریاد می زند.  
نزدیک بود از حرارت آن آهن پاره بسوزد. آنگاه بدو گفتم ای  
عقلی، داغ دیده ها و نوحه گران بر تو بگریند، آیا از آهنی که  
انسانی با بازیچه آن را گرم کرده ناله می کنی و تو با  
درخواست خود می خواهی مرا به آتش کشانی که پروردگار  
جبار از روی خشم و غضبیش گداخته است؟!

تو از آزار ناله کنی و من از سوزش خشم الهی ننالم؟!  
از این شگفت آورتر اینکه یک شب کسی ما را ملاقات کرد  
و ظرف سر پوشیده ای را که درونش حلوا بود نزد من گذاشت  
چنین از آن متنفر بودم مثل آنکه با آب دهان مار خمیر شده  
بود به او گفتم: آیا این هدیه است یا زکات و یا صدقه است که  
زکات و صدقه بر ما اهل بیت حرام است، گفت: صدقه و زکات  
نیست، بلکه هدیه است (چون آورنده شخص منافقی بود و  
هدف باطلی داشت) گفتم: مادرت به عزایت بنشیند. آیا  
می خواهی از طریق دین خدا مرا فریب دهی، یا نمی فهمی یا  
دیوانه ای و یا بیهوده سخن می گویی؟ به خدا سوگند اگر  
هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمانهاست به من دهند تا  
پروردگار رانافرمانی کنم و پوست جوی را از دهان مورچه ای

به ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد و دنیای شما نزد من از برگی که ملخی مشغول جویدن آن است پست تر است.

علی را با نعمتی که زایل می‌شود و خوشی که پایدار نیست چه کار. به خدا پناه می‌بریم از خواب عقل و زشتی لغزشها و فقط با پروردگار یاری می‌طلبیم». (۱)

این بُعد از اقتدار حضرت، جای دارد که بیش از این به آن پرداخته شود. لذا اگر چه قصد بر طولانی نشدن این گفتار است، اما از آن جا که در نظام جمهوری اسلامی، مسؤولان بیش از هر زمانی به این مسأله مبتلا شده و نیازمند سیره علوی هستند و از سوی دیگر آشنایی مردم با این راه و روش، باعث نظارت بیشتر آنان بر حرکات و سمت و سوی مسؤولین شده و مطالبات آنان را از نظام اسلامی و مسؤولین در جهت صحیح سوق می‌دهد، به خطبه‌ای از نهج‌البلاغه که حضرت در ضمن آن، به دو حادثه که گویای شجاعت و اقتدار ایشان است اشاره می‌نماییم:

بعد دیگر اقتدار حضرت، بیش از هر جایی در مقابله با نفس بروز پیدا می‌کند. حضرت، با اقتدار عجیبی بر نفس خود مسلط می‌شوند. به گونه‌ای که دنیا با تمام جزء و مظاهرش را سه طلاقه می‌کنند، و حکومت را از عطسهٔ بُری و کفش بارها وصله خورده‌ای، کم ارزش‌تر می‌دانند. وقتی، بعد از پیروزی در جنگ جمعی به کوفه وارد شدند، خواستند حضرت را به دارالاماره ببرند. پرسیدند:

«یا امیرالمؤمنین، در کجا فرود می‌آید؟ آیا در کاخ

دارالاماره فرود می آید؟»

پاسخ فرمود:

«کاخ مرکز تباھیه است، مرا در آن فرود نیاورید.»

هنگامی که از شهر انبار، عبور می کرد، مشاهده کرد که گروهی از دهقانان و بزرگان شهر در برابر شش اسپها پیاده شده و پیاده می دوند.  
پرسیدند:

«این چه کاری است که می کنید؟»

آن گروه از اعتراض امام تعجب کردند و گفتند.

«این عادت ماست که برای بزرگداشت امیران خود چنین می کنیم.»

با اندوه و تنفر از این حرکت فرمود:

«به خدا قسم امیران شما نفعی از این کار نمی برنند، تنها خودتان را در دنیا رنجه می سازید و در آخرت گرفتار بدختی می کنید. چه زیان بخش است رنجی که نتیجه اش کفر است. و چه سودمند است آرامشی که همراه با تأمین از آتش باشد». (۱)

حضرت، مردم را به پرهیز از برخورد ستایشگرانه به حاکمان فرامی خواند و می فرماید:

«از بدترین حالات حاکمان آن است که از مردم خوب و پاکدامن جامعه توقع ستایش داشته باشند و کارها یشان را به

حساب کبر و خودخواهی بگذارند. میل ندارم شما فکر کنید که من به ستایش و مدح علاقه‌مند هستم؛ به لطف پروردگار و بحمدالله چنین نیستم. و اگر دوست می‌داشتم که مرا ستایش کنید، حکومت را رها می‌کردم، به خاطر تواضع در پیشگاه خدای سبحان که بزرگی و بزرگواری تنها او را سزاوار است... با من مثل رو به رو شدن با پادشاهان جور حرف مزنيد و مثل آنها که با انسانهای خشمگین برخورد می‌کنند از من کناره مگیرید و با چاپلوسی و ظاهر آرایی با من مواجه مَشوید و فکر مکنید که من از شنیدن حرف حق ناراحت می‌شوم... به تحقیق که من و شما، بنده و مملوک خداییم و جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را بر نفس خویش اختیاری نیست».<sup>(۱)</sup>

در خبر ضرائب ضبابی آمده است که وقتی بر معاویه وارد شد و معاویه از او درباره امیر المؤمنین علی عائیلاً سؤال کرد، گفت:

«شهادت می‌دهم که آن گرامی را در بعضی از عبادتگاهها دیدم، در حالی که شب پرده سیاه خود را گسترده بود. او محاسن خود را در دست گرفته و به خود می‌پیچید مثل کسی که مار او را گزیده است، و گریه می‌کرد مثل آدم ماتم زده، و درباره دنیا می‌فرمود:

ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو، آیا خود را به من عرضه

می‌کنی؟ یا نسبت به من اشتیاق داری؟ هنوز هنگام آن نشده است که تو به دل من راه پیدا کنی. هیهات، برو غیر مرا فریب بدہ. من به تو حاجتی ندارم. و تو را سه طلاقه کرده‌ام که در آن رجوع نیست. پس عیش تو کوتاه است و قدر و منزلت اندک و آرزوی تو پست است. آه از کمی تو شه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت محل ورود در آخرت». (۱)

و آنچه از عبادتهای حضرت در اسناد نقل شده است و امام سجاد علی علیل

- آن امامی که همواره در عبادت و راز و نیاز و سجده بود - عبادت خود را قابل مقایسه با آن حضرت نمی‌دانست، راز پایداری و تسلط بر نفس و اقتدار روحی و معنوی آن حضرت است، که نیاز به نقل آن نیست.

در بُعد مظلومیت، سخن بسیار است و حقیقتاً یکی از تلخ‌ترین و دردمندانه‌ترین فصول تاریخ بشری و تاریخ اسلام، مربوط به مظلومیت امام علی علیل است. این مظلومیت، با در نظر آوردن آن همه فضایل و خصوصیات بارز و عالی و کمالات انسانی، بیش از پیش جلوه می‌کند.

«هیچ ضعفی از هیچ طرف، در شخصیت امیر المؤمنین علیل نیست؛ در عین حال یکی از مظلومترین چهره‌های تاریخ است. مظلومیت در همه بخش‌های زندگیش بود. در دوران نوجوانی، مظلوم واقع شد. در دوران جوانی - بعد از پیامبر - مظلوم واقع شد. در دوران کهولت و خلافت، مظلوم واقع شد. بعد از شهادت هم، تا سالهای متمامدی بر سر

منبرها از او بدگویی کردند و به او نسبتهای دروغ دادند.  
شهادت او هم مظلومانه است.

در همه‌ی آثار اسلامی، ما دو نفر را داریم که از آنها به «ثارالله» تعبیر شده است. در فارسی، ما یک معادل درست و کامل برای اصطلاح عربی «ثار» نداریم. وقتی کسی از خانواده‌ی از روی ظلم به قتل می‌رسد، این خانواده صاحب این خون است؛ این را «ثار» می‌گویند و آن خانواده حق دارد خونخواهی کند. این که می‌گویند خون خدا، تعبیر خیلی نارسا و ناقصی از «ثار» است و درست مراد را نمی‌فهماند.

«ثار» یعنی خونخواهی. اگر کسی «ثار» یک خانواده است، یعنی این خانواده حق دارد درباره او خونخواهی کند. در تاریخ اسلام از دو نفر اسم آورده شده است که صاحب خون اینها و کسی که حق خونخواهی اینها را دارد، خدادست؛ یکی امام حسین است، یکی هم پدرش امیرالمؤمنین؛ «ثارالله و ابن ثاره». پدرش امیرالمؤمنین هم حق خونخواهیش متعلق به خدادست<sup>(۱)</sup>.

زخم زبانهایی که در زمان حیات رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام می‌زدند و ناشی از حسادت و بُغض آنان نسبت به جایگاه حضرت نزد رسول خدا و مردم متدين بود؛ فشارها و تهدیدها و جسارت‌هایی که بعد از رحلت پیامبر خدا بر علی علیه السلام و فاطمه زهراء السلام الله عليه وارد آوردند؛ درب نیم‌سوخته و

۱- مقام معظم رهبری، خطبه‌های نماز جمعه ۱۸ دی ۷۷

پهلوی شکسته زهرا و صورت نیلی او، دستهای بسته حضرت و کوچه‌های مدینه، نیمه‌های شب درب خانه اصحاب و بی‌وفایی آنان و حاضر نشدن برای ادای حق و شهادت به حق، تنها یی و سکوت سالیان درازی که اسلام در آن سالها آرام آرام از بستر خود جدا می‌شد و در بدعتها وارونه می‌گشت، همه و همه آثار مظلومیت علی را در پیشانی تاریخ می‌نویسد. مظلومیتی که نظیر ندارد. هر کدام از این حوادث می‌توانست کوهی را از جای بکند و دلهای نیرومندی را ذوب کند و علی تنها به مدد ایمان عمیق به حق تعالیٰ و عبادت و انس با محبوب این همه مظلومیت را پذیرا شد و اقتداری بس شگرف و عجیب در تحمل این مصائب و مظلومیتها به یادگار گذاشت. چاه خانه علی و نخلستانهای مدینه چه درد دلهای از آن بزرگوار شنیده است. قبر مطهر و منور رسول خدا، چه شکوه‌ها و گلایه‌ها و ناله‌ها را که از علی ثبت نکرده است. الله اکبر از این همه مظلومیت و شکوه. بعد از آن که مردم، به خلافت آن حضرت هم پیمان شدند، گمان می‌رفت که این مظلومیتها به پایان رسیده باشد. هیهات که چنین نبود و علی در اوج قدرت و خلافت و در مسند حکومت و ولایت، بیش از گذشته مظلوم واقع شد. مظلومیت در میان خیل اطرافیان، بد دردی داشت. و علی بارها به این مسأله اشاره فرمود. سالهای حکومت علی، سالهای درد و رنج و محنت و غم او و اندک یاران پابرجا و وفادار اوست. سه جبهه ناکثین (پیمان شکنان و زیاده خواهان)، مارقین (بدفهمها و شورشیهای خوارج)، قاسطین (ستمگران و سلطنت طلبان شام) در برابر حضرت گشوده شد و هر یک بنوعی مظلومیت را بر پیشانی حضرت نگاشتند. معاویه فرمانفرما جبهه

قاسطین و طلحه و زبیر و عایشه، سران جبهه ناکثین، حضرت را متهم به دست داشتن در قتل عثمان و خودداری از قصاص قاتلان او نمودند. در حالی که خود متهم ردیف اول این خون بودند و علی علی‌الله مباری از آن بود و تنها برای تدارک بهانه و ایجاد شبهه در اذهان به این وارونه جلوه دادن حق و ممزوج نمودن آن با باطل اقدام نمودند. اگرچه آن بزرگ مرد عرصه ایمان، جبهه جمل (ناکثین) را با اقتدار کامل در هم شکست، لیکن تلخی این اتهام، همواره کام جامعه را نسبت به حضرت از شیرینی می‌انداخت و غوغای غوغاییان، در دلهای سست اثر می‌کند و حضرت ناگزیر، بارها چه در خطبه‌ها و چه در نامه‌های خود، در صدد پاسخ مستدل و روشنگری نسبت به مسأله برآمدند و دست تهمت زندگان را در این ماجرا افشا نمودند.

«قسم به خدا، از نسبت دادن هر کار زشتی به من دریغ نکردند و بین من و خود، انصاف را رعایت ننمودند. آنها از من حق را مطالبه می‌کنند که خود واگذاشتند. خونخواهی خونی را می‌کنند که خودشان ریخته‌اند و اگر من با آنها در ریختن خون عثمان شریک بوده‌ام، پس آنها نیز شریک هستند و اگر بدون من انجام داده‌اند، خود مقصّرند. بزرگترین دلیلی که می‌آوردنده به زیان خودشان است. آنها از مادری شیر می‌دوشند که پستانش خشک شده است. و برای زنده کردن بدعتی تلاش می‌کنند که مرده است. بسی جای تأسف، چه دعوت کننده زیانکاری، و من به چه امری پاسخ

بگویم؟»<sup>(۱)</sup>

کار به آن جا رسید که معاویه، گویندگان را به سبب علی علیّ و دشنام به  
وی در منابر و می‌داشت و مردم را برای در امان ماندن از تعقیب و  
مجازات، به بیزاری از علی ناگزیر می‌نمود! و این را حضرت پیش‌بینی  
نمود و با تمام مظلومیت خود، باز برای رهایی مردم از فشار معاویه به آنان  
اجازه دشنام را داد ولی از بیزاری جستن بر حذر شان نمود!!

«او به شما دستور خواهد داد تا به من ناسزا بگویید و از  
من بیزاری جویید.

اماً دشنام دادن به من! شما دشنام دهید که برای من مایه  
پاکیزگی و برای شما موجب نجات است!  
اماً بیزاری! از من بیزاری مجویید، چرا که من بر فطرت  
توحید و اسلام زاده شده‌ام و در ایمان و هجرت از همه  
سبقت گرفته‌ام». <sup>(۲)</sup>

چه مظلومیتی! دشمن آن چنان فضایی سیاسی و فرهنگی پُر شبهه و  
حققانی ایجاد می‌کند که علی، مظہر اسلام و حق و عدالت و شجاعت،  
برای حفظ برخی یاران باوفای خود، ناچار به آنان چنین اجازه‌ای بدهد! آیا  
در این قضایا، برای امروز نظام اسلامی، عبرتها نیست?  
علی علیّ برای خواباندن فتنه پیمان‌شکنان که بصره را محاصره و بعد  
با ناجوانمردی فتح و وفاداران به حضرت را به شهادت رسانده بودند، از

۱- خطبه ۲۶ نهج البلاغه.

۲- خطبه ۵۶ نهج البلاغه.

مدينه خارج شدند و پس از دفع فتنه، به کوفه رفتدند و آن جا را مقر حکومت خود ساختند. تبلیغات معاویه و خوارج نهروان و نفوذیهایی که در بین خودیها و سوسه می‌کردند، چنان کردند که علی در مقر حکومت خود متهم به دروغ‌گویی گردید!!

«ای مردم عراق، شما مثل زن آبستنی هستید که چون  
مدت بارداریش تمام شد، بچه‌اش مرده به دنیا می‌آید و  
شوهرش می‌میرد و دوران بیوگی او طولانی می‌شود و  
دورترین افراد فامیل وارث او می‌گردد.

قسم به پروردگار من به اختیار به سراغ شما نیامدم بلکه  
در آمدن نزد شما ناچار شدم. به گوش من رسیده که گفته‌اید،  
علی دروغ می‌گوید! خدا مرگتان دهد به چه کسی دروغ  
می‌بنند؟ به پروردگار! در حالی که من اولین کسی هستم که  
بدو ایمان آوردم. آیا به پیامبر دروغ می‌بندم؟ در حالی که  
من اولین کسی هستم که او را تصدیق کردم. به خدا قسم  
این طور نیست. ولی آنچه من می‌گوییم، شما از درک و فهم آن  
عاجزید و اهل آن نیستید». <sup>(۱)</sup>

عمرو عاص، آن تبهکار حقه‌باز، منشأ بسیاری از این شایعه‌ها و شبهه‌هast. او با چنان پیشینه‌ای، اینک در جایگاه مشاور مخصوص معاویه به مخدوش کردن چهره علی پرداخته تا از این رهگذر، دلهای لرزان و ضعیف را جذب کند و پشتوانه‌ای از مردم فریب خورده، برای

حکومت جعلی معاویه درست کند و عجیب آن که این مردم، چنین شایعاتی را چنان باور می‌کنند که در باطلی چون معاویه و فادار می‌مانند ولی یاران حضرت، در حق او چنان وفایی را نشان نمی‌دهند.

«شگفتا از پسر نابغه (لقب مادر عمرو) او مردم شام را در این باور قرار داده که من اهل مزاح و شوخی هستم، و به لهو و لعب سخت علاقه‌مند می‌باشم، و خود را به این مسائل سرگرم ساخته‌ام! بی‌شک هر چه گفته خلاف گفته و دهان به گناه باز کرده است.

بدانید که بدترین سخن، سخن دروغ است و عمر و عاص حرفاها یش دروغ است. او وعده می‌دهد و خلاف آن عمل می‌کند. از او سؤال می‌کنند در جواب دادن بخل می‌ورزد. او عهدشکن و خیانتکار و قطع کننده رحم است. هنگامی که در میدان جنگ حاضر می‌شود، پی در پی امر و نهی و زبان بازی می‌کند، البته تا زمانی که شمشیرها از غلاف بیرون نیامده‌اند. ولی همین که جنگ جدی شد و جان خود را در خطر می‌بیند بزرگترین نیرنگ او این است که عورت خویش را به مردم نشان می‌دهد (اشارة به حیله او در جنگ صفين زمانی که شمشیر حضرت می‌رفت تاکار او را یکسره کند و او تنها راه فرار را در بر هنئه شدن دید و چنین کرد). به خدا قسم، یاد مرگ مرا از لهو و لعب بازمی‌دارد و فراموش کردن آخرت، عمر و عاص را از سخن حق گفتن مانع می‌شود. همانا

عمر و عاص با معاویه بیعت نکرد، مگر وقتی که شرط نمود که  
معاویه به او پاداش بدهد و در مقابل از دست دادن دین،  
لقمه‌ای به او خوراند».<sup>(۱)</sup>

از دشنامها و تردیدهایی که خواج - این هدایت شدگان توسط عوامل  
نفوذی شام - در مورد آن حضرت در کوفه، مقر حکومت علوی، منتشر  
کردند، می‌گذریم که در متن کتاب اشاراتی به آنها شده است. سرانجام کار  
آن می‌شود که حضرت، هر مقدار که مردم را به پایمردی و استقامت و جهاد  
با معاویه فرامی‌خواند کمتر نتیجه می‌گیرد. سپاهیان معاویه به شهرها و  
روستاهای تحت فرمان علی علی‌الله حمله می‌کنند، و مردم را به خاک  
می‌کشانند و غارت می‌کنند، و ناامنی اجتماعی و سیاسی به وجود می‌آورند،  
اماً مردم برای دفاع و جنگ با آنان حاضر نمی‌شوند. سپاه عمر و عاص،  
محمد بن ابی‌بکر، فرزند خوانده علی و استاندار مصر را محاصره می‌کنند و  
از کوفه پس از یک ماه اصرار امام، تنها دو هزار مرد جنگی، در اردوی امام  
حاضر می‌شوند! و مصر سقوط می‌کند و محمد به شهادت می‌رسد!!  
علی علی‌الله با آن همه فضیلت و عدالت، که کوفیان بیش از همه طعم آن را  
چشیده بودند، در فرماندهی، باید فرمانبری کند! در حکومت و امارت، باید  
رعیتی کند! حکم‌ش مطاع نیست، فرمانش نافذ نیست، سخن‌ش شنوندۀ  
بسیار ولی عمل کننده بسیار اندک دارد! کوفه و کوچه‌های آن و  
نخلستانها یش و چاه آب این روزها، شاهد چه اندوه‌ها و غم‌هایی است که  
از این سردار شکست‌ناپذیر اسلام سر داده می‌شود. نهج‌البلاغه پُر است از

گله و اندوه جانگداز او از بی‌وفایی مردم، از خدا آرزوی مرگ می‌کند تا بین او و چنین مردمی فاصله بیفتند!!

«خدا! اینها از من خسته شده‌اند و من نیز از دست آنها خسته‌ام. اینها از من ناامیدند و من از اینان ناامیدم. پروردگار! به عوض این مردم، مردمی صالح و خوب به من عطا فرما و به جای من فرمانروایی ستمگر و بی‌رحم بر آنها مسلط کن. خدا! دلها یشان را از عذاب و ترس آب کن.<sup>(۱)</sup> ای مرد نمایان نامرد! ای که همچون کودکان فکر می‌کنید و مثل زنان تازه به حجله رفته می‌مانید. ای کاش شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم. که به خدا پایان این آشنازی ندامت، و نتیجه‌اش اندوه و حسرت است.

خدا شما را بکشد، دل مرا چرکین کردید و سینه‌ام را از خشم پر نمودید، و در هر نفس جرعة اندوه به کامم می‌ریزید و با نافرمانی و تنها گذاشتمن، رأی و فکرم را تباہ ساختید. تا آن جا که قبیله قریش گفتند: براستی پسر ابوطالب مردی دلیر است، ولی از فن جنگ چیزی نمی‌داند. خدا پدرشان را بی‌مرزد. آیا کسی در قریش هست که از نظر جدیت در جنگ همانند من باشد، و یا پیش قدمی و مقاومنش بیشتر از من باشد؟

هنوز بیست سالم نشده بود که آماده رزم گردیدم و امروز

که بیش از شصت سال از عمرم می‌گذرد، همان آمادگی را دارم. و آن که فرمانش را اطاعت نکنند، تدبیر و رأیش بی‌فایده است.<sup>(۱)</sup>

می‌خواهم خود را با شما درمان کنم، ولی درد من شما باید. مثل کسی که می‌خواهد خار را با خار از بدن بیرون آورد و حال آن که می‌داند میل و توجه خار به خار است. خدا یا طبیبان این درد شدید و سخت، خسته شده‌اند و آبرسانان ناتوان و ضعیف گشته‌اند.<sup>(۲)</sup>

اینها، گوشه‌هایی از جملات پرازندوه و غمی است که بر زبان علی<sup>علیہ السلام</sup>، در گوشه و کنار کوفه جاری شده است و عمق مظلومیت وی را نمایان می‌سازد. سالها پس از شهادت آن حضرت، این مظلومیت ادامه یافت. قدر تمدنان دستگاه شام و دنباله‌های آنان و هر کس که دل پرخونی از عدالت و قاطعیت و شجاعت آن حضرت داشت، بر علیه آن حضرت، کوشش وسیعی به عمل آوردند تا نام و یاد حضرت را از بین ببرند و یا در خاطره‌ها بازشته همراه سازند. اما طبیعت فضیلتها و درخششها و زیباییهای وجود مبارک علی<sup>علیہ السلام</sup>، ماندگار در زیر رسوبات و لایه‌های تبلیغی دستگاه سلطنت شام نبود، ولذا هر چه کردند موفق به علی زدایی از یادها و زندگانی مردم نشدند.

«پسر عبد‌الله بن عروة بن زبیر، پیش پدرش - که عبد‌الله

۱- خطبه ۲۷ نهج البلاغه.

۲- خطبه ۱۲۰ نهج البلاغه.

بن عروة بن زبیر باشد - از امیرالمؤمنین بدگویی کرد.  
خانواده زبیر - جز یکی از آنها؛ یعنی مصعب بن زبیر - کلاً با  
امیرالمؤمنین بد بودند... پس از آن بدگویی؛ پدر در مقابل او  
جمله‌یی گفت که خیلی هم طرفدارانه نیست، اما نکته مهمی  
در آن هست...

عبدالله به پرسش گفت: «والله يا بني الناس شيئاً قطهٰ إِلَّا  
هدمة الدّيٰ - و لا بني الدّيٰ - شيئاً فاسطاعة الدّنيا هدمه»؛ هر  
بني که دین آن را به وجود آورد و پی و بنیان آن بر روی  
دین گذاشته شد، اهل دنیا هر کاری کردند، نتوانستند آن را از  
بین ببرند؛ یعنی بی خود رحمت نکشند برای این که نام  
امیرالمؤمنین را که پی کار او بر دین و بر ایمان است، منهدم  
کنند. بعد گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ إِنَّمَا يَأْخُذُونَ بِنَاصِيَةِ رَفِيعًا إِلَى السَّمَاءِ»؛ بین  
بني مروان چطور هر چه می توانند، در هر مناسبت و منبری،  
نسبت به علی بن ابی طالب عیجویی و عیبگویی می کنند؛ اما  
همین عیجویها و بدگوییها آنها، مثل آن است که این  
چهره درخشان را هر چه بالاتر می برنند و منورتر می کنند؛  
 نقطه مقابل، بنی امیه‌اند؛ «و مَا ترَى مَا يَنْضَبُونَ بِهِ مَوْتَاهُمْ مَّا  
التَّأْيِيْ - و المَرِيْحُ وَ اللَّهُ لَكَانُوا يَكْشِفُونَ بِهِ عَالْجِيفُ» بنی امیه  
از گذشتگان خودشان تمجیدها و تعریفها می کنند، ولی هر  
چه بیشتر تعریف می کنند، نفرت مردم از آنها بیشتر می شود.

این حرف شاید در حدود مثلاً سی سال بعد از شهادت امیر المؤمنین گفته شده است».<sup>(۱)</sup>

علی علیله، در سحرگاه آن روز که بر فرق مبارکش شمشیر جور و ستم و جهل و نفاق و تزویر را فرود آوردند، خوابی دیدند که آن را بیان فرمودند و شکوه دردمنانه علی علیله را این خواب نمایان می‌سازد، در حالی که مژده شهادت را نیز به آن حضرت می‌دهد:

«در حال نشسته خواب بر من مستولی شد.  
رسول الله ﷺ را در عالم رؤیا دیدم. عرض کردم ای رسول خدا از امّت تو چه ها که ندیدم، با من دشمنیها کردن. فرمود: آنها را نفرین کن. گفتم: خدا یا بهتر از ایشان را نصیب من فرما و به جای من، بدترین مردم را بر آنان مسلط فرما». <sup>(۲)</sup>

سحرگاه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری قمری، امام علی علیله، پس از بیش از چهل سال مجاهدت مستمر در راه خدا و اقامه دین او، به آرزویش رسید و با فریاد؛ فزت و رب الکعبه، نامردمیها را وداع گفت و به سوی رسول خدا و فاطمه زهرا و مجاهدان صدیق و یاران باوفای شهیدش، رخت بریست و مظلومیت خویش را با خون سر بر مسجد کوفه نگاشت.

علیٰ مع الحق و الحق مع علی  
مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

۱- مقام معظم رهبری، خطبه‌های نماز جمعه، ۱۸ دی ۱۳۷۷

۲- خطبه ۶۹ نهج البلاغه.